

کدام «دست الهی» اصل ولایت فقیه را

در قانون اساسی گنجانند؟

حمید احمدی

یکی از چالش‌های مهم سیاسی در ایران در دو دهه اخیر مبارزه بر سر نقش ولایت فقیه در نظام سیاسی کشور است. حامیان نظریه ولایت فقیه با این استدلال که ولایت فقیه در قانون اساسی تصویب شده، می‌کوشند برای نظام خویش مشروعیت قانونی دست و پا کنند. آقای خامنه‌ای در این مورد می‌گوید: «آن دست ملکوتی و الهی که اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی گذاشت، او فهمید که چه می‌کند. متزلزل کردن بنای مستحکم نظام اسلامی مادامی که اصل نورانی ولایت فقیه در قانون اساسی وجود دارد غیر ممکن است.» (۱)

حال این پرسش مطرح است که آیا این «دست الهی» بود که اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی گنجانید یا دست‌های درونی و احتمالا یاری‌گر بیرونی و نظریه‌های سیاسی پاره‌ای از فقیهان شیعه و همیاری‌های افراد و نیروهای معین سیاسی؟ مطالب و سندهای زیادی که بخشی از آنها متعلق بخود رژیم جمهوری اسلامی است، ما را در یافتن پاسخ این پرسش یاری می‌رساند. می‌کوشم نقش آقای خمینی و نظریه‌های او درباره دولت و همچنین نقش بسیار «الهی» آقای مظفر بقایی و حسن آیت را در این باره توضیح دهم.

در کتاب عبور از بحران چنین آمده است: «حسن آیت بعنوان نایب رئیس مجلس خبرگان نقش موثری در تصویب مواد مربوط به ولایت فقیه ایفا کرد.» (۲) خود حسن آیت در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در دفتر حزب جمهوری اسلامی در همان سالهای اول انقلاب در این رابطه گفته بود: «هم اکنون روزنامه انقلاب اسلامی و سایر ضد انقلابیون، خلقیون، حزب دمکرات، کومله و فدائیان خلق متحدا علیه من دست به سمپاشی زده‌اند... علت این اعمال دو چیز است یکی اینکه می‌خواهند قانون اساسی را که من تلاش کردم در مجلس خبرگان از صورت غربی بصورت اسلامی درآورم بی اعتبار سازند و دوم اینکه چون من باعث به تصویب رسیدن اصل ولایت فقیه هستم می‌خواهند از من انتقام بگیرند.» (۳)

شرح مفصل این جریان را از زبان عزت الله سبحانی بشنویم: «در همان روزهای اول و دوم که مجلس خبرگان تشکیل شده بود... گاهی من با آقای اردبیلی صحبت می‌کردم. آقای اردبیلی به من گفتند که آیا در این نظرات مردم که بعنوان اظهار نظر درباره قانون اساسی برای شورای انقلاب آمده، این گزارش حزب زحمتکشان را خوانده‌ای؟ گفتم نه. گفتند این را بخوان، یک حرف تازه‌ای دارد... بنده به توصیه آقای اردبیلی آن را خواندم. صحبت را از اینجا شروع کرده بودند که این قانون اساسی که دولت موقت بیرون داده، همان قانون اساسی مشروطیت است با این تفاوت که هر جا اسم شاه بوده برداشته‌اند و اسم رئیس جمهور را گذاشته‌اند... یک مقدار تردید در من پیدا شد که چرا گفته این قانون اساسی را دولت [موقت] داده است. روی قانون اساسی در شورای انقلاب کار کرده‌اند، کلی تغییر داده‌اند، زیر و رویش کرده‌اند، امام خمینی دیده، بنابراین، قانون اساسی مال دولت موقت نیست، حداکثر اینکه اگر همان باشد مورد تأیید شورای انقلاب و امام خمینی هم قرار گرفته است. سعی کرده بود مرتبا با انتساب این قانون به دولت موقت، راحت‌تر به آن حمله کند. بعد یکی یکی مقایسه کرده بود. مثلا حقوق ملت در این قانون را با آن قانون، تفکیک قوا در این قانون با آن قانون را مقایسه کرده بود و گفته بود اینها با همدیگر یکی است. بعد گفته بود، اما یک فرق هست و آن اینکه در متمم آن قانون اساسی [مشروطیت] یک حق وتو برای روحانیت... قایل شده بودند که اگر پنج نفر از علمای طراز اول قانونی را مطابق موازین شرع نبینند، آن را رد کنند، این حق را هم کمرنگ‌تر کرده است! بخصوص تأکید شده بود که این بار در انقلاب سال ۱۳۵۷ روحانیون نقش بسیار موثری داشته‌اند و اصلا انقلاب بخاطر روحانیون شده است... بعدها که ما با حسن آیت در مجلس دوره اول آشنا شدیم، گفت این حرف را ما رفتیم به آقای منتظری گفتیم. خود آیت هم دنبال همین حرفها بود که پس کو روحانیت؟ روحانیت چرا در این قانون اساسی نهادینه نشده؟... در مجلس خبرگان استناد حرفهای کسانی که بلند می‌شدند و از جمله همین آقای آیت این بود که دولت موقت که این قانون اساسی را نوشته صلاحیت نداشته است... دولت چه صلاحیتی دارد که قانون اساسی بنویسد، ما خودمان بلدیم که قانون اساسی بنویسیم... لیکن در آن موقع آیت به اینکه با حزب زحمتکشان یا با بقایی رابطه دارد، هیچ تظاهر نمی‌کرد. بعدها این روشن شد. در همان جلسه اولی که مجلس خبرگان رسمیت پیدا کرد، انتخاب هیات رئیسه شد و آقای منتظری بعنوان رئیس مجلس خبرگان و آقای بهشتی بعنوان نایب رئیس مجلس انتخاب شدند و آقای منتظری دیگر نمی‌آمد و اداره مجلس بیشتر با آقای بهشتی بود. این موضوع را مطرح کردند و رأی یکجا گرفتند و کل آن پیش نویس قانون اساسی که

چندین ماه دولت و شورای انقلاب و دیگران رویش کار کرده بودند و خود امام خمینی هم آن را تأیید کرده بود. درست رد کردند. من آنجا صحبت کردم که اصلاً این مجلس برای بررسی نهایی این پیش نویس تشکیل شده، و اسم مجلس هم به این عنوان در اسناد آمده است. ماده به ماده بررسی و یا اصلاح کنید، ولی گوش نکردند. یکجا رد کردند و گفتند حالا قانون اساسی را خودمان بر اساس ولایت فقیه می نویسیم.» (۶)

البته نقشی که حسن آیت بعنوان یکی از بانیان حزب جمهوری اسلامی و عضو مرکزیت و رئیس بخش سیاسی آن حزب و نیز حزب زحمتکشان در «اسلامی کردن» قانون اساسی بازی کرده، تصادفی نیست. پیشینه مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان در جنبش ملی شدن صنعت نفت و سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد حکایت از تداوم سیاستی دیرینه سال دارد. در اینجا کوشش می کنم با تکیه بر سندها و داده ها، نیم نگاهی به سابقه مظفر بقایی و همدستانش داشته باشیم.

پیشینه دکتر بقایی

تا آنجا که سندها نشان می دهند همکاری بخشی از روحانیان با حزب زحمتکشان به مقطع اوجگیری نهضت ملی شدن نفت باز می گردد. دکتر مصدق در ۲۳ مهر ماه ۱۳۳۱ (۱۴ اکتبر ۱۹۵۲) تمام کنسولگری های انگلیس را در ایران تعطیل کرد. وی در یک نطق رادیویی اعلام کرد که مصلحت ایجاب می کند با قطع روابط با انگلستان به تحریکات آن دولت علیه ایران خاتمه داده شود. (۵) در روز ۳۰ مهر ماه ۱۳۳۱ با تقدیم یادداشتی به سفارت انگلیس بطور رسمی قطع رابطه با این کشور اعلام شد. وود هاوس رئیس بخش سازمان جاسوسی انگلیس MI6 در ایران در خاطرات خود می نویسد: «با کمک چند نفر انگلیسی باقیمانده و به کمک همتایم در "سیا" توانستم اطمینان حاصل کنم که تمام تماس های مفیدمان محفوظ خواهد ماند...». (۶)

موقعی که اعضای سفارت انگلیس در ایران و نیز سازمان MI6 ناگزیر به ترک ایران شدند، عوامل اطلاعاتی خود را در اختیار "سیا" در ایران قرار دادند. آقای بنی صدر در این مورد اشاره می کند که ریچارد کاتم در سال ۱۳۶۲ به ایشان گفت: «وقتی از انگلیسیها خواستیم عوامل خود را برای کودتا به ما معرفی کنند، آنها رشیدیانها را از جمله برای رابطه با آیت الله بهبهانی و دکتر بقایی را برای رابطه با آیت الله کاشانی به ما معرفی کردند.» (۷)

ریچارد کاتم که در دوران نهضت ملی شدن نفت در ایران تحصیل می کرده، در سالهای ۳۷ - ۱۳۳۵ بعنوان کارمند ارشد سفارت آمریکا در ایران اشتغال داشت. بعداً از کادر وزارتخارجہ آمریکا بیرون آمد و سالها استاد دانشگاه پیتسبورگ آمریکا و از ایرانیانسان معروف آمریکایی است. (۸)

گفته پروفیسور کاتم به آقای بنی صدر معتبر است. گزارشات فعالیت اطلاعاتی ریچارد کاتم در رابطه با حزب زحمتکشان در اسناد دولتی بریتانیا

F.O. 371/Persia 1953/104567, F.O. 371/Persia 1951/104569, F.O. 248/Persia

1952/1517

موجود است. (۹) ضمناً در گزارش کنسول انگلیس در ایران در نوامبر ۱۹۵۱ به وزارتخارجہ انگلیس به تماس آیت الله کاشانی از این مقطع با سفارت آمریکا در ایران نیز اشاره شده است. (۱۰)

پنج روز پس از قطع رابطه ایران و انگلیس، بقایی در یک محیط فوق العاده سری با وابسته سفارت آمریکا در ایران دیدار کرد. (۱۱) در همین مقطع است که بقایی به اخراج خلیل ملکی و یارانش از حزب زحمتکشان دست زده و فعالیت خود را علیه نهضت ملی شدن نفت شدت می بخشد. وی از یکسو با شبکه برادران رشیدیان و از سوی دیگر با افسران عالیرتبه ارتش و با باندهای چاقوکش ارتباط گسترده برقرار کرد. (۱۲) اسناد آرشیو وزارتخارجہ انگلیس (International Situation, n.d. FO/248/1531) نشان می دهند که انگلیسی ها در جریان اخراج خلیل ملکی و یارانش از حزب زحمتکشان قرار داشتند. (۱۳)

به اعتقاد نویسنده مقدمه کتاب «زندگینامه سیاسی مظفر بقایی»، وی رهنمودهای خود را از «کانونی پنهانی و مرموز» از طریق واسطه دریافت می کرده است. (۱۴) گرچه «مقدمه نویس» این شیوه عملکرد را بیشتر منطبق با تکاپوی شاپور ریپورتر (از مهم ترین عوامل دولت انگلیس در ایران) ارزیابی کرده (۱۵)، اما کوشش می کند اینگونه بنمایاند که گویا این «کانون پنهانی» آمریکا بوده است، نه انگلیس. (۱۶) اما سندهای موجود جای شکی در این مورد باقی نمی گذارند.

با بالا گرفتن نهضت ملی ایران برضد استعمار انگلیس، بقایی مأمور انشعاب افکنی در جبهه ملی می شود، که با توجه به اختلافات آیت الله کاشانی با مصدق در این امر موفق می گردد. مارک گازیورسکی که از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۴ با هفت نفر از کارکنان «سیا» که جزو دست اندرکاران کودتای ۲۸ مرداد بوده اند، مصاحبه هایی انجام داده است، چنین می نویسد: «یکی از مأمورین "سیا" در سپتامبر یا اکتبر ۱۹۵۲ [پس از وصل شدن بقایی از MI6 به "سیا"] با بقایی تماس گرفت و او را به جدایی از مصدق تشویق کرد. بقایی بعدها پول هم دریافت کرد... در نوامبر ۱۹۵۲ آیت الله کاشانی و بقایی و چند تن دیگر از سران جبهه ملی علیه مصدق موضع گرفتند.» (۱۷)

بعد از رویداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا کودتای ۲۸ مرداد، حزب زحمتکشان مظفر بقایی همزمان با دو جریان اسلامی «فداییان اسلام»

و «جامعه مجاهدین اسلام» به توطئه چینی علیه دولت مصدق دست می‌زند. سندهایی از وزارتخارجہ انگلیس همچنین نشان می‌دهند که مظفر بقایی در راستای سیاست‌های دولت انگلیس به زمینه چینی برای کودتا بر ضد مصدق می‌پردازد، از آنجمله است توطئه ربودن افشار طوس رئیس شهربانی دولت مصدق. گازیورسکی با استناد به سند وزارتخارجہ انگلیس در مورد توطئه قتل افشار طوس چنین توضیح داده است: در اواخر آوریل ۱۹۵۳ (اردیبهشت ۱۳۳۲) سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی کل کشور ربوده شد و به قتل رسید. سازمان MI6 در جهت مهیا ساختن زمینه کودتا برنامه ربودن افشار طوس را تهیه دیده بود ولی قصد کشتن او را نداشت. سرلشگر زاهدی، بقایی و تعدادی از همدستان وی از جمله پسر آیت‌الله کاشانی متهم به همدستی در این جنایت شدند و قرار بازداشت آنها صادر شد. (۱۸)

جالب اینجاست آیت‌الله کاشانی که گفته می‌شود پسرانش عضو حزب زحمتکشان بوده‌اند (۱۹) حدود دو هفته بعد از این جنایت می‌کوشد از این جریان بعنوان مستمسکی برای تضعیف و تخطئه دولت مصدق استفاده کند. وی می‌گوید: «اینها همه از بی‌نظمی و بی‌ترتیبی دستگاه است، دستگاه انتظامی و پلیس چرا باید این قدر نامنظم باشد که مسئول مفقود شود.» (۲۰)

ادامه این توطئه‌ها به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت مصدق ختم می‌شود. زمینه چینیان این کودتا (اعم از مزدور و غیر مزدور) به پاس خدمات‌شان به سیاست‌های بین‌المللی و ارتجاع داخلی به شکل‌های مختلف مورد تشویق و تفقد قرار می‌گیرند: شاه به اتفاق سرلشگر زاهدی از آیت‌الله کاشانی دیدار کرده و از او بخاطر مساعدتش در ابقای سلطنت تشکر می‌کند (۲۱)؛ مصطفی کاشانی، پسر آیت‌الله کاشانی با دریافت یک قطعه نشان تاج به نمایندگی مجلس شورای ملی دوره هجدهم درمی‌آید (۲۲)؛ نواب صفوی که در زمان دکتر مصدق به دو سال زندان محکوم شده بود از زندان آزاد می‌شود (۲۳)؛ جریان «جامعه مجاهدین اسلام» که شمس قنات آبادی آن را از طرف آیت‌الله کاشانی اداره می‌کرد به استخدام مستقیم دربار درآمد. (۲۴)

بقایی و آیت و حزب زحمتکشان پس از جریان ۱۵ خرداد ۴۲ دور جدیدی از فعالیت را در پیوند با بخشی از نیروهای مذهبی و جریان‌ها و افراد مخالف رژیم شاه آغاز کردند که استراتژی آن را در نامه آیت به بقایی می‌توان پی گرفت. او می‌نویسد: «باید از طریق نشر اعلامیه‌ها و جزوات و نامه‌های خصوصی و تماس‌ها و بحث‌های شخصی با روحانیون و وعاظ و دانشجویان، موثرترین آنان را روشن کنیم و رهبری خود را به آنان بقبولانیم و نگذاریم آنان به دام دسته‌های دیگر بیفتند. باید از روی نقشه در هیأت و انجمنها و مدارس رسوخ کنیم. در تعقیب پیشنهادهای قبلی در خصوص ایجاد یک جمعیت مذهبی در کنار حزب زحمتکشان مجدداً پیشنهاد مزبور را تکرار می‌کنم. اصولاً ما می‌توانیم هیأت‌های متعدد و مذهبی و غیره تشکیل دهیم. [تشکیل "کانون تشیع" و فعالیت حسن آیت و گروهی از حزب زحمتکشان حدود ۲ سال پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بعنوان شاخه مذهبی آن حزب و فعالیت آیت پس از انقلاب در مرکزیت حزب جمهوری اسلامی احتمالاً مبتنی بر همین طرح است]... کلیه افراد حزب بخصوص افرادی که در رأس قرار دارند از تظاهر به هر عملی که مغایر ظواهر سنن و شعائر مذهبی باشد بهر نحوی از انحاء خودداری شود [حفظ ظاهر اسلامی بصورت تاکتیکی]، این خیلی مضحک است که حزب ما مثلاً مرجعیت آیت‌الله خمینی را اعلام کند ولی بعضی اوقات آزاد است که هر گونه می‌خواهد رفتار کند.» (۲۵)

حسن آیت در همین نامه گوشزد می‌کند: «ما نباید روحانیون را حتی یک دقیقه تنها بگذاریم و باید از روی برنامه معین با آنها تماس داشته باشیم که مبدا "زندان" تصمیمات خود را به دست آنان اجرا کنند ... که البته در این راه نیز کوتاهی شد. برای اینکه قصور خود را در این زمینه مدلل داریم، کافی است وضع خودمان را با جمعیت نهضت آزادی مقایسه کنیم.» (۲۶)

گزارش مأمور اطلاعاتی «سیا» در تهران در دهه ۵۰ نشان می‌دهد که فعالیت‌های حزب زحمتکشان در چارچوب پروژه معینی - از جمله مهار و منحرف ساختن حرکت‌های سیاسی - صورت می‌گرفته است. در این گزارش آمده است که دکتر بقایی توسط ساواک اجازه یافته است و احتمالاً تشویق شده است که حزب زحمتکشان را فعال کند. این امکان بطور عمده وجود دارد که دکتر بقایی حزیش را در حالتی که برای ساواک قابل قبول باشد بعنوان وسیله‌ای برای انحراف انرژی‌های سیاسی چپ به کانالهای مسئول بکار اندازد. (۲۷)

البته این طرح عملی نشد و سه سال بعد شاه حزب واحد رستاخیز را تشکیل داد.

با پیروزی انقلاب در ایران مظفر بقایی و حسن آیت فعالیت‌های تب‌آلوده‌ای را در راستای هر چه اسلامی‌تر کردن جمهوری نوپا آغاز کردند. آیت - که به گفته عزت‌الله سبحانی عضویت خود در حزب زحمتکشان را پنهان می‌کرد - همراه با همفکرانش همانگونه که در نامه پیشگفته‌اش پیشنهاد کرده بود، در نهاد‌های مهم رسوخ کرده تا روحانیان را «حتی یک دقیقه» تنها نگذارند. رویدادهای بعدی نشان می‌دهد که مأموریت اینها دامن زدن به گرایش‌های سنتی و ارتجاعی در صف روحانیان و پشتیبانی از این قشر در رویارویی با رقیبان سیاسی بوده است.

یک ماه پس از انقلاب و دو هفته پیش از برگزاری همه‌پرسی برای نظام آینده، مظفر بقایی طی بیانیه‌ای اعلام کرد: «ما با علم به آن حقیقت که جمهوری مورد نظر یک انقلاب اسلامی جز "جمهوری اسلامی" نمی‌تواند باشد ... در اوضاع و احوال فعلی ... آن را برگزیده‌ایم ... از هم اکنون باید همه آنها را که به "جمهوری اسلامی" رأی می‌دهند حساب خود را از آنها بی‌چهارم علیرغم لزوم "وحدت کلمه" راه دیگری در پیش دارند جدا نمایند ...» (۲۸)

وی همچنین در این مقطع از مدافعین سرسخت تشکیل مجلس خبرگان بجای مجلس مؤسسان بود. (۲۹)

پس از انتشار پیش نویس قانون اساسی در ۲۴ خرداد ۱۳۵۸، حزب زحمتکشان ایران کمیسیونی برای بررسی این پیش نویس، رد خطوط اساسی آن و «اسلامی کردن» قانون اساسی تشکیل داد. ثمره کار این کمیسیون مطلبی ۷۵ صفحه‌ای بود که در اختیار مجلس خبرگان قرار گرفت و در ترغیب بخشی از روحانیان انحصارگرا و قدرت طلب - که در فضای سیاسی آن روز ملاحظه کاری می‌کردند - به ابراز نظر آشکار خود تاثیر مهمی داشت، و در روایت آقای عزت الله سبحانی به نقل از آیت الله اردبیلی بدان اشاره شد.

بدنبال این تمهیدات حسن آیت بعنوان نظریه پرداز حزب جمهوری اسلامی کوشید از طریق ملاقات با روحانیان صاحب نفوذی چون آیت الله منتظری که همانند آقای خمینی از نظریه پردازان ولایت فقیه بود سیاست حزب زحمتکشان را در راستای «اسلامی کردن» قانون اساسی به کرسی بنشانند.

آقای عزت الله سبحانی هدفی را که مظفر بقایی در «اسلامی کردن» امور پیگیری می‌کرد، چنین ارزیابی می‌کند: «بین دوستان خودمان صحبت می‌کردیم، می‌گفتیم بقایی همیشه آدم منافق و دودوزه بازی بوده است، مثلا در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بعنوان یکی از رهبران جبهه ملی در جلوی صف مبارزان بر ضد قوام السلطنه حضور دارد... همان روز رفیق و همدست خودش دکتر عیسی سپهبدی را به خانه قوام السلطنه فرستاده بود و بعدها معلوم شد، همان موقع با دربار هم رابطه داشته است. ما فکر می‌کردیم، ایشان روی آن نفاق سیاسی اش، چون می‌دانست روشنفکران مذهبی یا ملی - مذهبی زیر بار این حرف نمی‌روند و این اصل [ولایت فقیه] را قبول نمی‌کنند، [بقایی] می‌خواهد روشنفکران ملی - مذهبی را از صحنه سیاسی خارج کند. آن وقت خودش می‌ماند و روحانیان و تحولات آینده.» (۳۰)

هر چند در این تحلیل هسته‌ای از واقعیت وجود دارد، ولی واقعیت‌های متکی بر سندهایی که برشمرده شد نشان می‌دهد که بقایی و همدستانش عامل اجرای سیاست بیگانه بوده‌اند.

تجربه دو دهه پس از انقلاب نشان می‌دهد که استراتژی تنظیم کنندگان این سیاست عبارت از آن بوده است که با تثبیت مقوله‌ای بنام ولایت فقیه در حاکمیت ایران، سدی جدی در برابر شکل‌گیری جمهوری و مردم سالاری در ایران برپا کنند و بدین ترتیب برآمد مردم ایران را در جهت دلخواه خویش سوق دهند. اما واقعیت آنست که بدون مهیا بودن شرایط داخلی - بمثابه عامل اصلی و بنیادی -، سیاست‌ها و تشیبات وابستگان به بیگانه مبنی بر ایجاد نظامی متمرکز و جلوگیری از تعمیق جنبش مردم، نمی‌توانست پیروز شود.

چه عامل‌هایی موجب تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی شد؟

به گواهی اسناد آقای خمینی که خود نظریه پرداز حکومت اسلامی و ولایت فقیه بوده، در ظاهر اصراری بر گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی در مقطع پیروزی انقلاب نداشته است. آقای مهندس بازرگان در رابطه با تهیه و تدوین پیش نویس قانون اساسی می‌نویسد: «در تدوین قانون اساسی چه در طرح مقدماتی اولیه‌ای که آقای دکتر حبیبی بدستورشان [آقای خمینی] در پاریس تهیه و تقدیم‌شان کرده بود و چه در پیش طرح رسمی پیشنهادی به مجلس مؤسسان [در واقع خبرگان] که طی چندین ماه با همکاری نزدیک دولت موقت و شورای انقلاب و با کسب نظر و تصویب نهایی ایشان [آقای خمینی] و علمای دیگر تنظیم گردیده بود، کمترین اشاره به مسئله ولایت فقیه بعمل نیامده بود و نخواست شده بود.» (۳۱) آیت الله منتظری نیز در این مورد گفته است: «پیش نویس قانون اساسی که توسط جمعی از بزرگان و بدستور امام تهیه شده بود، اسمی از "ولایت فقیه" نبود تا چه رسد به این که ولایت او انتصابی باشد یا انتخابی...» (۳۲)

آقای معین فر نیز این امر را تأیید می‌کند. او گفته است: «وزیر مشاور در امور انقلاب دکتر یدالله سبحانی بود. جلسات متعددی تحت نظارت ایشان و با حضور افراد مختلف تشکیل شد و پیش نویس قانون اساسی تدوین شد. این پیش نویس در شورای انقلاب به تصویب رسید. در آن زمان آقایان مرحوم بهشتی، هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای، مهدوی کنی، عباس شیبانی، بنی صدر، قطب‌زاده و مهندس عزت الله سبحانی از اعضای مهم شورای انقلاب بودند... در این پیش نویس از مواردی که امروز برای برخی قیومیت ایجاد کرده است خبری نبود. پیش نویس را به قم خدمت آقا [خمینی] بردند. ایشان بدون آنکه ایرادی بگیرند که در این پیش نویس ولایت فقیه نیست، گفتند به فراندم بگذارید.» (۳۳)

واقعیت آنست که آیت الله خمینی در مرحله‌های گوناگون زندگی سیاسی نظریه‌های حتی گاه متضاد درباره دولت و قدرت سیاسی ارائه داده است. او در جایی مسئله حکومت مشروطه سلطنتی با نظارت فقیه را مطرح می‌کرد و می‌گفت: «ما نمی‌گوییم حکومت باید با فقیه باشد، بلکه می‌گوییم حکومت باید با قانون‌خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود، و این بی‌نظارت روحانی صورت نمی‌گیرد، چنانچه دولت مشروطه نیز این امر را تصویب و تصدیق کرده است.» (۳۴) بعدها او ولایت انتصابی عامه فقیهان را پس از تبعیدش به نجف طرح کرد که به نظریه حکومت اسلامی معروف شد. وی در دوره اقامتش در پاریس که دوران اوج انقلاب بهمن بود، جمهوری اسلامی با نظارت فقیه را پیش کشید و از جمله گفت: «من در آینده [پس از پیروزی] همین نقشی که الآن دارم خواهم داشت. نقش هدایت و راهنمایی، و در صورتی که مصلحتی در کار باشد اعلام می‌کنم ... لکن من در خود دولت نقشی ندارم.» (۳۵) و یا «من و سایر روحانیون پستی را اشغال نمی‌کنیم،

وظیفه روحانیون ارشاد دولت هاست» (۳۶)

علت اینکه آقای خمینی در تابستان ۱۳۵۸ مداخله و اصراری ظاهری در تحمیل تمایلات خود مبنی بر گنجاندن حکومت اسلامی یا ولایت فقیه در قانون اساسی نداشت، به باور من بدلیل تناسب قوا در آن شرایط حساس بود. واقعیت این است که در آن مقطع زمانی آقای خمینی و روحانیان انحصار طلب با توجه به وزن سنگین نیروهای ملی - مذهبی در حکومت دارای چنان موقعیتی نبودند که هر خواست و تصمیمی را بتوانند درون حکومت اعمال کنند. هدف درجه اول آقای خمینی - که می دید با شکست رژیم شاه رؤیایش بشکل باور نکردنی جامه عمل پوشیده - همراه با سایر روحانیان انحصار طلب تثبیت سریع جمهوری اسلامی از راه تصویب قانون اساسی بود. روحانیان انحصار طلب که تجربه دولتمداری نداشتند، در آن زمان نیازمند به همکاری با نیروهای ملی - مذهبی بودند. آیت الله منتظری به این ضعف روحانیت چنین اشاره می کند: «اینجانب خود رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی بودم و در همه مراحل حضور داشتم و متأسفانه باید بگویم هر چند خبرگان نوعاً اهل فکر و فضل و صداقت بودند ولی سابقه و تجربه قانونگزاری نداشتند.» (۳۷)

بعلاوه از سوی دیگر برخی روحانیان بلند پایه مانند آیت الله طالقانی و آیت الله شریعتمداری مخالف جدی اصل ولایت فقیه بودند. آیت الله منتظری در خاطرات خود می نویسد: «یادم هست یک روز که ما می خواستیم برای همین اصل [ولایت فقیه] استدلال کنیم، مرحوم آقای طالقانی مخالف بودند و گفتند آقای شریعتمداری هم مخالف است.» (۳۸)

آقای حسن شریعتمداری، فرزند آیت الله شریعتمداری در پاسخ تلفنی به نگارنده این سطور در مورد نظر پدرشان درباره ولایت فقیه چنین اظهار داشته است: «در روزهایی که مجلس خبرگان جریان داشت، آیت الله منتظری به دیدار پدرم آیت الله شریعتمداری آمد و درباره نظریه ولایت فقیه و تدوین اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی پرسش کرد. آیت الله شریعتمداری با استدلال فقهی، نادرست بودن نظر ولایت فقیه و مخالفت خود را با تدوین اصل ولایت فقیه در قانون اساسی ابراز کرد. آیت الله منتظری با شنیدن اظهار نظر مخالف آیت الله شریعتمداری بسیار ناراحت شده خانه ما را ترک کرد. چند روز بعد آیت الله طالقانی به ملاقات آیت الله شریعتمداری آمد و درباره گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی، نظر پدرم را جویا شد. آیت الله شریعتمداری این بار نیز با استدلال فقهی به نادرست بودن این نظریه، مخالفت خود را با اصل ولایت فقیه در قانون اساسی تأکید کردند.»

علیرغم همه این مانع ها، آقای خمینی و روحانیان انحصار طلب بویژه روحانیان حاضر در شورای انقلاب (رفسنجانی، بهشتی، خامنه ای و مهدوی کنی) از یکسو و کسانی مانند مظفر بقایی ها و آیت ها از سوی دیگر برپایه عامل های زیرین موفق به پیشبرد منویات خود شدند:

۱- فقدان تجربه سیاسی در سطح جامعه و ناآگاهی مردم نسبت به حقوق مدنی خویش، بگونه ای که یکبار به دعوت حکومت برای انتخاب مجلس خبرگان بمنظور تصویب پیش نویس قانون اساسی با وجه پررنگ «عرفی» پاسخ مثبت دادند و حدود ۳ ماه بعد مغایر تصمیم قبلی خود به قانون اساسی ولایی رأی دادند.

۲- شمار اندک و پراکنده روحانیان سیاسی صاحب نفوذ مخالف اصل ولایت فقیه در برابر خیل عظیم روحانیان انحصارگرا و فرصت طلب که وسوسه قدرت و ثروت اندوزی آنان را برخلاف دوران پهلوی به میدان سیاست کشانده بود.

۳- باورمندی برخی از روحانیان به «اسلامی کردن» امور بمثابه راه حل مشکلات اجتماعی؛ از آیت الله منتظری بعنوان نمونه ای از این روحانیان می توان نام برد که ارتجاع از شهرت وی برای مقابله با روحانیان بلند پایه مخالف ولایت فقیه استفاده کرد.

۴- اشتباه برخی از شخصیت های ملی - مذهبی در حاکمیت در ارزیابی آقای خمینی، سیاستها و وعده هایش

۵- برخورد متزلزل و مرددانه برخی نیروهای چپ و دمکرات با گرایش «اسلامی کردن» امور و قایل شدن اولویتهای نادرست مانند مبارزه با «لیبرالها» بجای مبارزه با ارتجاع در سیاست های شان.

۶- پراکندگی نیروهای دمکرات در مواجهه با گرایش های ارتجاعی؛ متأسفانه اکثریت قریب به اتفاق نیروهای سیاسی جامعه ما در این مقطع از بیماری انحصارطلبی رنج می بردند.

بدین ترتیب با مهیا بودن شرایط داخلی روحانیت ولایت خواه توانست بر رقیبان سیاسی خود پیروز گردد.

منابع

- ۱- سخنان علی خامنه ای در نماز جمعه تهران درباره چگونگی شکل گیری قانون اساسی، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۷۹
- ۲- عبور از بحران؛ هاشمی رفسنجانی؛ یادداشت روز ۱۴ فروردین؛ ۱۳۶۰؛ پانویس ص ۲۲۸
- ۳- متن پیاده شده از نوار حسن آیت؛ نقل از کتاب «غائله چهاردهم اسفند، ظهور و سقوط ضد انقلاب؛ چاپ دادگستری جمهوری اسلامی ایران؛ ۱۳۶۴؛ تهران؛ صص ۷-۳۵۶
- ۴- مصاحبه با عزت الله سبحانی؛ ایران فردا؛ شماره ۵۲؛ فروردین ۱۳۷۸
- ۵- کیهان، ۲۴ مهر ماه ۱۳۳۱

Granadapress, 1982, pp. 116-119

- ۷- «درس تجربه»: خاطرات ابوالحسن بنی صدر در گفتگو با حمید احمدی
- ۸- نگاه کنید به "ناسیونالیسم در ایران": مقدمه به قلم ریچارد کاتم؛ ترجمه فرشته سرلک؛ نشر گفتار؛ تهران؛ ۱۳۷۱
- ۹- این سندها در پژوهش ۵۰ صفحه‌ای به همت پروفسور پرواند آبراهامیان تحت عنوان "The 1953 coup in Iran" (کودتای سال ۱۹۵۳ در ایران) آمده است که در تابستان ۱۳۸۰ در نشریه Science Society در نیویورک چاپ خواهد شد و ترجمه فارسی آن نیز قرار است در دو نوبت در نشریه مهرگان چاپ شود. پروفسور آبراهامیان از سر لطف نسخه تایپ شده این پژوهش را در تاریخ ۵ مهر ۱۳۷۹ در اختیار نگارنده این سطور قرار داده است.
- ۱۰- همانجا: F.O. 371/Persia 1951/91465
- ۱۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا؛ احزاب سیاسی در ایران؛ ص ۱۴۳
- ۱۲- زندگینامه سیاسی دکتر بقایی؛ تهران؛ ۱۳۷۷؛ ص ۱۶۰
- ۱۳- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛ گازیورسکی؛ ترجمه غلامرضا نجاتی؛ شرکت سهامی کتاب؛ ۱۳۶۳؛ ص ۲۵ و ۵۵
- ۱۴- زندگینامه سیاسی بقایی؛ حسین آبدیان؛ نشر مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ تهران؛ ۱۳۷۷؛ ص ۱۷-۱۶
- ۱۵- همانجا
- ۱۶- مؤلف در صفحه‌های ۶-۱۰۵ کتاب مورد بحث با اشاره به یک نامه بقایی به سفیر آمریکا در سال ۱۳۲۸ چنین نتیجه می‌گیرد: «این مطلب تعلق بقایی به امپریالیسم آمریکا را کاملاً آشکار می‌سازد».
- ۱۷- گازیورسکی؛ همان منبع؛ ص ۲۸ و ۵۵. به نقل از: اسناد دولتی انگلیس. "Internal Situation", n.d.

FO/248/1531

An Account of conversation, 1 September 1953, FO/371/104571

- ۲۲- عکس و خبر چاپ شده در روزنامه آتش ۲۴ شهریور ۱۳۳۲؛ برگرفته از "فداییان اسلام": پلاتفرم چپ؛ لس آنجلس؛ ۱۳۶۳؛ ص ۲۷۴
- ۲۳- حجت الاسلام لواسانی از گروه "فداییان اسلام" می‌گوید: «وقتی که مصدق از بین رفت، نواب صفوی از زندان بیرون آمد بدون اینکه تعهدی گرفته باشند. حتی ۴ ماه از زندان او باقی مانده بود.» (ویژه‌نامه شهید نواب صفوی؛ نشریه پیام انقلاب؛ ارگان سپاه پاسداران؛ شماره ۲۴؛ تاریخ ۲۷ دی ماه ۱۳۵۸)
- ۲۴- جنبش ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛ غلامرضا نجاتی؛ شرکت سهامی کتاب؛ تهران؛ ۱۳۶۹؛ ص ۹۱
- ۲۵- نامه آیت به بقایی؛ نگاه کنید به زندگینامه سیاسی بقایی؛ تألیف حسین آبدیان؛ تهران؛ ۱۳۷۷؛ ص ۲۸۳
- ۲۶- ن ک به منبع شماره ۲۵؛ ص ۵۲۳، ۶-۵۳۴
- ۲۷- فرازهایی از تاریخ انقلاب ایران به روایت اسناد ساواک و آمریکا؛ اسناد سفارت آمریکا؛ گزارش سری به تاریخ ۸ مهر ماه ۱۳۵۰؛ چاپ اول؛ ص ۲۰۱
- ۲۸- آنکه گفت نه؛ وصیت نامه مظفر بقایی؛ نشر رفیع زاده؛ آمریکا؛ ۱۳۶۳؛ ص ۳۰
- ۲۹- ن ک به منبع ۲۸؛ ص ۳۰
- ۳۰- در شورای انقلاب چه گذشت؟؛ عزت الله سبحانی؛ ایران فردا؛ شماره ۵۲؛ فروردین ۱۳۷۸؛ ص ۸
- ۳۱- خاطرات بازرگان؛ گفتگو با غلامرضا نجاتی؛ ص ۸۶-۸۵
- ۳۲- پاسخ آقای منتظری به سؤالات نمایندگان روزنامه گاردین و خبرگزاری رویتر؛ نقل از هفته نامه کیهان لندن؛ شماره ۷۹۱؛ ۳۰ دی ماه ۱۳۷۸؛ ص ۱۲
- ۳۳- معین فر؛ تجدید چاپ مصاحبه در هفته نامه نیمروز؛ ۲۴ دی ماه ۱۳۷۸
- ۳۴- کشف الاسرار؛ روح الله خمینی؛ ص ۲۲۲
- ۳۵- صحیفه نور؛ جلد ۴؛ ص ۲۰۶
- ۳۶- صحیفه نور؛ جلد ۲۲؛ ص ۱۶۸
- ۳۷- رجوع کنید به منبع شماره ۳۲
- ۳۸- خاطرات حسینعلی منتظری؛ برگرفته از اینترنت